

دکتر الین فیلیپس، مقدمه‌ای بر مطالعات کتاب مقدس، جلسه هشتم، دشت شارون، کوه کارمل، دره جزریل

الین فیلیپس و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر الین فیلیپس هشتم در تدریسش در مورد مقدمه‌ای بر مطالعات کتاب مقدس. این جلسه هشتم است، دشت شارون، کوه کارمل و دره جزریل.

ما در مطالعات منطقه‌ای خود در حال پیشرفت هستیم.

فقط برای یادآوری، ما در این مدت کوتاه تا جایی که می‌توانستیم بخش جنوبی کشور را پوشش دادیم و به آن رسیدیم. همچنین به مرکز آن هم دسترسی پیدا کرده‌ایم و قرار است در یک لحظه آن را مرور کنیم. اما همانطور که از اسلاید عنوان می‌بینید، ما در واقع از جایی که در آخرین مطالعه خود بودیم، به سمت شمال و غرب حرکت می‌کنیم.

بنابراین، فقط برای مرور، مرور کردن همیشه مفید است؛ ما بارها و بارها در مورد سرزمین بین حلقه‌های قدرت اصلی صحبت کرده‌ایم، و این واقعیت که این سرزمین از بسیاری جهات در کجا قرار دارد، آن را به میدان آزمایش ایمان تبدیل می‌کند. اولین مطالعه منطقه‌ای ما به آن بخش از کشور، از بیابان در شرق تا سرزمین تپه‌های یهودیه، دشت فلسطین، شفله، پرداخت. سپس، اگر بخواهید، رویکرد وسیع‌تری به نقب، نقب کتاب مقدس، و نقب بزرگتر، سینا و مصر داشتیم.

در سخنرانی قبلی برای این سخنرانی، ما وقت خود را در مناطق کوهستانی گذراندیم و بر مناطقی از کوهستان تمرکز کردیم که، ببخشید، از نظر قبیله خدا، قبایل قوم خدا که در نیمه قبیله منسی، افرایم و بنیامین کاشته شده‌اند، بسیار مهم هستند. همانطور که پیش می‌رویم، یکی از چیزهایی که باید به آن توجه کنیم، اهمیت جابجایی پایتخت پادشاهی شمالی به مکانی به نام سامره است که در سخنرانی قبلی در مورد آن صحبت کردیم. هر چه به سمت غرب دورتر باشیم، پذیرای فرهنگ‌های جهان‌وطنی هستیم که از غرب و به ویژه از شمال غربی می‌آیند.

بنابراین، همانطور که پیش می‌رویم، این نقشه ماست که اکنون کاملاً با آن آشنا هستیم و اولین تمرکز ما بر روی دشت شارون خواهد بود. بنابراین، فقط برای یادآوری، وقتی در مورد دشت ساحلی صحبت کردیم، در مورد دشت فلسطین صحبت می‌کردیم. اکنون، ما قرار است روی منطقه‌ای کار کنیم که شارون یا دشت شارون نامیده می‌شود.

خب، فقط برای اینکه با آخرین سخنرانی‌مان مرتبط باشم، این منطقه متعلق به نیمی از قبیله منسی بود. حالا ما داریم به اینجا نقل مکان می‌کنیم، و اساساً منطقه‌ای داریم که از نظر فنی از همین نقطه، مرز شمالی شارون یا دشت شارون، امتداد می‌یابد، جایی کوچک به نام ناچال تنینیم. جالب اینجاست که این رودخانه تنینیم است، که به معنی تمساح است.

به نظر می‌رسد شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد در دوران باستان و حتی تا قرن نوزدهم، بقایایی از تمساح‌ها دیده شده است. به هر حال، در شمال آن نقطه، بخش کوچکی از دشت ساحلی قرار دارد همانطور که می‌بینید، این دشت واقعاً باریک می‌شود تا اینکه ناپدید می‌شود و کوه کارمل، که بعداً به آن باز خواهیم گشت، مستقیماً به دریای مدیترانه می‌رسد.

این دشت دُر است، و به طور خاص با یک شهر کوچک تعریف می‌شود. این دشت به ندرت در عهد عتیق آمده است، اما وجود دارد. این دشت دُر است، و دُر شهر آن است.

در جنوب، رودخانه یارکون را داریم که مرز قطعی ما خواهد بود. بنابراین ما در اینجا در مورد یک منطقه وسیع به طول حدود ۴۸ کیلومتر صحبت می‌کنیم. این مهم خواهد بود.

مرز شرقی دشت شارون یا دشت شارون، همانطور که دیده‌ایم، این تپه‌های کوهپایه‌ای هستند. به طور خاص، این منطقه درست در اینجا برای ما یک شناخت مهم خواهد بود. و البته، غرب آن دریای مدیترانه است.

بیا باید آنچه را که از قبل می‌دانیم، احتمالاً به سادگی با نگاه کردن به این نقشه، کشف کنیم. اگر با زمین‌شناسی آشنا باشیم، در حال حاضر سنگ بستر نمایانی نداریم. ما در مورد خاک‌های آبرفتی و تپه‌های شنی صحبت شناخته (kurkar) می‌کنیم، و اگر به یاد داشته باشید، باید کمی به عقب برگردیم، این اصطلاح به نام کورکار می‌شود.

نوشته می‌شود. پشته‌های کورکار، و آنها از ماسه‌سنگ آهکی تشکیل شده‌اند. مانند سیمان K یا Q کورکار با طبیعی است، و این در ادامه مهم خواهد بود. ما قطعاً خاک‌های آبرفتی داریم، زیرا در طول میلیون‌ها سال و هزاره‌ها بارندگی در منطقه تپه‌ای ما با حوزه آبخیز اینجا، آب ما که به آن منطقه جاری می‌شود، اجزای خاکی بسیار غنی خواهد داشت.

اما، البته، چون در امتداد ساحل پشته‌هایی وجود دارد، چندین خط از این پشته‌های کورکار، این ماده سیمانی، طبیعی، به این معنی است که ما باتلاقی‌هایی خواهیم داشت که پشت آن پشته‌ها قرار گرفته‌اند. بنابراین دشت شارون زیاد در عهد عتیق نشان داده نمی‌شود، و دلیل آن این است که بخش زیادی از آن واقعاً باتلاقی بوده است. برخی چیزها در آنجا رشد می‌کنند، اما شهرهای زیادی در آن منطقه وجود ندارد.

همانطور که گفتیم، احتمالاً سه یا چهار سخنرانی پیش، مسیر اصلی ما که از این منطقه عبور می‌کرد، درست در امتداد لبه کوهپایه‌ها قرار می‌گرفت و سپس در آنجا غرق می‌شد. بنابراین، آنها به این شکل حرکت می‌کردند و سپس، همانطور که بعداً خواهیم دید، از میان رشته‌کوه کرمل عبور می‌کردند. لحظه‌ای پیش، اشاره کردم که در عهد عتیق اتفاقات بسیار کمی در دشت شارون رخ می‌دهد و با دوره خاص عهد جدید ما، این مکان به نام قیصریه را خواهیم داشت.

من از سایت عکس‌های سرزمین مقدس کارل راسموسن به خاطر این نقشه خاص که در آن قیصریه را از جلو می‌بینید و هایلایت شده است، سپاسگزارم. فعلاً، چندین قیصریه وجود دارد زیرا نام آنها از قیصر گرفته شده است. برای اهداف ما، قرار است با دو مورد روبرو شویم، یکی از آنها امروز، قیصریه دریایی، که قیصریه کنار دریا است، و فردا، یا بیخشید، سخنرانی بعدی ما، قرار است با قیصریه فیلیپی سروکار داشته باشیم که در منطقه کوه هرمون قرار خواهد گرفت.

بنابراین، بیا باید همین الان روی این قیصریه خاص تمرکز کنیم و توجه کنیم که اینجا دوباره با هیروود کبیر روبرو هستیم. فقط به خودمان یادآوری کنیم که هیروود کبیر با هیروودیان مرتبط است. هیروود کبیر در ساخت آن مجموعه معبد آگوستوس با اورشلیم مرتبط است.

هیروود کبیر در آن برهه زمانی خاص، ردپایی از خود در سامره به نام سباست به جا گذاشت و اکنون قرار است ردپای هیروود را به طور گسترده در قیصریه ببینیم. من قبلاً این را گفته‌ام، اما باید دوباره آن را تکرار کنم زیرا توجه به این نکته هنگام بررسی این مطالب واقعاً مهم است. هیروود عقده خودبزرگ‌بینی شدیدی داشت.

فکر نمی‌کنم گفتن این حرف ناعادلانه باشد، اما چون او به خاطر اینکه نمی‌توانست در جنگ‌ها پیروز شود و از این طریق نامی برای خود دست و پا کند، سرکوب شد، ساخت و ساخت و ساخت و ساخت، و وقتی خودش را به عنوان پادشاه منصوب کرد، کمی ناامیدکننده بود که پادشاهی‌ای نداشته باشد که از نظر ژئوپلیتیکی قدرتمند باشد. بنابراین، او حداقل می‌خواست کاری کند که این کار شبیه یک کار صادقانه آگوستینی به نظر برسد. او همچنین، همانطور که برای شما توضیح می‌دهم، می‌خواست فرهنگ رومی و فرهنگ یونانی-رومی را به یهودیه بیاورد.

و خب، چه نقطه ورود بهتری از اینجا می‌توانستید داشته باشید؟ خب، موانع متعددی برای انجام این کار وجود داشت، زیرا اگر به خط ساحلی آنجا نگاه کنید، هیچ بندر طبیعی وجود ندارد. اینجا فقط یک خط ساحلی مستقیم است، اما در دوران باستان، هر زمان که به بندر نیاز داشتید، اگر قرار بود هر نوع کشتیرانی انجام دهید، و البته روم در آن سوی دریاچه رومی دریای مدیترانه بود. بنابراین، مهندسان هیرودیس مجبور بودند با این مشکل روبرو شوند.

مطمئناً، ما از یوسفوس شنیدیم که آنجا سکونتگاهی وجود داشته است. نامش برج استراتوس بود، اما کوچک بود. و بنابراین، اساساً، هیرودیس قصد دارد شهری بسازد که نقطه ورود او، نقطه دسترسی فرهنگ رومی به یهودیه باشد.

و برای انجام این کار، یکی از مهم‌ترین کارهایی که او قرار است انجام دهد، ساختن یک بندر است. نه یک بندر طبیعی، بنابراین او یک بندر مصنوعی می‌سازد. البته، همانطور که در سطر پایین آن اسلاید خاص برای شما ذکر کردم، تغییر شگفت‌انگیز در برنامه‌ریزی روح‌القدس این است که او قرار بود فرهنگ خود را وارد کند، اما این تغییر ۱۸۰ درجه است زیرا از قیصریه است که پیام انجیل از آن دریاچه رومی و مطمئناً فراتر از آن منتشر خواهد شد.

ما همچنین، پس از مرگ هیرود کبیر، هیرود دیگری داریم که در این زمینه اهمیت خواهد داشت، و من این بخش‌ها را در اینجا قرار می‌دهم. در واقع قرار است آنها را بعداً بخوانیم و به آنها نگاه کنیم، اما ما این سلسله کوچک هیرودی را داریم که همزمان با مرکز ما در قیصریه ظاهر خواهد شد. و برگردیم به سوال ما: ما در حال ساختن چه پادشاهی هستیم؟ پادشاهی‌ای که فقط باید فراتر از این سخنرانی به آن فکر کرد.

این به شما یک نمودار کوچک از آنچه قیصریه هیرود می‌توانست از آن تشکیل شود، می‌دهد. بنابراین، و شما می‌توانید آن تابلو را به خوبی من بخوانید، اما او معبدی را به افتخار همانام شهر، قیصر آگوستوس، ساخت. خب، این جذاب است، زیرا همانطور که نگاه می‌کنید، اینجا درست همینجاست، معبد آگوستوس و روم.

افرادی که این موضوع را مطالعه می‌کنند متوجه نکته‌ی جالبی شده‌اند. این بنا به طور خاص به سمت خط ساحلی جهت‌گیری نشده است. در عوض، این معبد که به افتخار آگوستوس و روم ساخته شده است، در واقع مستقیماً به سمت روم جهت‌گیری شده است.

رو به روم است، و بنابراین حتی در موقعیت مکانی آن معبد، ما یک بیانیه داریم. بنابراین این اولین چیزی است که باید به آن توجه کرد. چند نکته دیگر که می‌خواهیم در مورد آنچه هیرودیس اینجا ساخت، به آنها توجه کنیم.

گفتم بندر مهم‌ترین چیز ماست. بندر مصنوعی. و خب، یوسفوس به ما می‌گوید که هیرودیس این را ساخته است.

ما فهمیدیم که برای ورود به بندر، باید از سمت شمال وارد شوید. این کاملاً منطقی است. بادهای غالب، نه بادهای غالب، جریان‌های غالب، چیزهایی را از این جهت بالا می‌آورند، درست است؟ بادهای غالب از غرب هستند، اما آمدن از سمت شمال منطقه بسیار محافظت‌شده‌تری خواهد بود.

این می‌تواند حجم عظیمی از ناوگان رومی را در خود جای دهد. متوجه هستم. به زودی تصویر هوایی از قسمت‌های باقی‌مانده آن را به شما نشان خواهیم داد.

همچنین معلوم می‌شود که همانطور که یوسفوس توصیف می‌کند، و خواندن این مطلب جذاب است همانطور که یوسفوس توصیف می‌کند، متوجه می‌شویم که اینجا یک فانوس دریایی وجود دارد که قرار بوده تقلیدی از فانوس دریایی معروف اسکندریه، دومین شهر بزرگ جهان روم، باشد. بنابراین از این نظر نیز اتفاقات جالبی رخ می‌دهد. این بندر ساخته شده است.

یوسفوس به ما می‌گوید که هیروُدوس بلوک‌های بزرگی از سنگ را به دریا فرو برد، اما همانطور که آنها در حال انجام باستان‌شناسی زیر آب برای کاوش در این مورد بودند، کشف کردند که کاری که هیروُدوس در واقع انجام داده، ریختن سیمان زیر آب بوده است. ظاهراً این یک فناوری جدید بوده و آنها از مواد آتشفشانی استفاده می‌کردند، آن را به آنجا می‌آوردند و ظاهراً چرم و میله‌هایی داشتند که آنها را در سازه‌های چوبی می‌ریختند و در آنجا سفت می‌شد. بنابراین، پایه این بندر زیر آب سیمان بود، یک فناوری جدید سیمان زیر آب.

علاوه بر این، هیروُد، با نبوغ خود، در واقع یک سیستم شستشو دارد، به طوری که رسوباتی که با جریان‌های غالب بالا می‌آمدند، مواد را از طریق دیواره اول با دهانه‌هایی در آن عبور می‌دادند، و قبل از اینکه از آن عبور کنند، تقریباً یک دیواره کازمات زیر آب بود، قبل از اینکه از دومی عبور کنند، رسوبات به دلیل کند شدن آب در آنجا رسوب می‌کردند، به این معنی که آنها مجبور نبودند این منطقه را به طور مکرر لایروبی کنند. واقعاً از نظر فناوری پیشرفته است. بنابراین، دوباره، ما قصد داریم به زودی به چند عکس هوایی نگاه کنیم که به ما درکی از پایه‌های آن، همانطور که باقی مانده‌اند، می‌دهد.

معبد، بندر، فوق‌العاده مهم. هیروُدیس همچنین، مگر نمی‌دانید، کاخ خودش را ساخت، و آن را بر روی یک دماغه ساخت. به آن کاخ دماغه می‌گویند.

از نظر سنگ بستر واقعی، قطعات کمی اینجا باقی مانده است، و می‌توانید ببینید که یک استخر در آنجا بوده است، اما اکنون کاوش‌هایی در دهه ۱۹۸۰ انجام شده است، برخی بازسازی‌ها، بنابراین می‌توانیم حداقل ردپای این بخش از کاخ او را ببینیم، و سپس یک تئاتر هم وجود داشته است، بنابراین ما قصد داریم از آن تئاتر بازدید کنیم. وقتی من و پری برای اولین بار در دهه ۱۹۷۰ آنجا بودیم، کل این منطقه فقط شن بود. برخی از چیزهای باقی مانده از یک شهر بی‌زاسی وجود داشت.

ما به زودی در مورد تاریخچه این مکان صحبت خواهیم کرد، اما هیروُد یک منطقه مسابقه و یک هیپودروم داشته است. ضمناً، یکی هم آنجا وجود دارد و این مورد از آن زمان تاکنون کشف شده است. در زمان هیروُد، هر دو طرف آن وجود داشته است.

اکنون، پس از ۲۰۰۰ سال درگیری در کنار دریا، تنها این بخش از آن باقی مانده است، اما هنوز هم می‌توانیم به خوبی یکی دیگر از اجزای یک شهر هلنیستی، یونانی-رومی، یا بهتر بگوییم، شهری را درک کنیم.

خب، بیایید ادامه دهیم و حداقل ببینیم عکسی که از هوا گرفته شده چه شکلی است. می‌دانم که خیلی دانه‌دار است، اما برای اینکه ببینیم چه اتفاقی دارد می‌افتد، به اندازه کافی خوب است.

حالا، یک موج‌شکن وجود دارد، اما کوچک است. می‌توانید بیرون بروید، آن را ببینید، کمی جالب است، از آن ماهیگیری کنید، اما این بقایای آن موج‌شکنی است که در نمودار دیدید. این ورودی است که فانوس دریایی در سمت شمال قرار داشته است، بنابراین ما حتی از اینجا هم عظمت آن را می‌بینیم.

این به ما رویکرد دیگری به آن می‌دهد، درست همین جا، برگرفته از گوگل ارث، موج‌شکن مدرن، قدیمی باستانی، که اکنون زیر آب است، پایه‌های موج‌شکن، ورودی بندر. بنابراین ما اینجا حس واقعاً خوبی داریم، و این به اندازه کافی جدید است که می‌توانید بخش‌هایی از هیپودروم را که باقی مانده‌اند، تئاتری که همین جاست، و سپس بخش‌هایی از کاخ دماغه، بخش استخر آن، که مستقیماً به داخل آب چسبیده است، و همچنین ردپای خود سازه‌های کاخ را ببینید. ضمناً، کار روی این [مکان] همچنان ادامه دارد، و معبد روما آگوستوس، که اینجا زیاد درست نیست، فقط خرابه‌ها و چیزهای دیگر، اکنون در حال بازسازی هستند تا بتوانید از پله‌های یادبودی که تا آنجا بالا می‌رود، تصویری به دست آورید.

خب، بیایید ادامه دهیم و ببینیم چه چیزهایی باید بدانیم. اوه، ببخشید، این یکی را هم فراموش کردم. الان دهه ۱۹۷۰ است، فقط برای اینکه کمی از اوضاع باخبر شوید.

منطقه بندر، جایی که آمفی تئاتر در این عکس قرار دارد، هنوز زیر زمین است. تقریباً پشت جایی که ما در دهه کلمه "سایت" را می‌بینیم، بخش‌هایی از خیابان بیزانسی در سمت چپ و چند مجسمه ایستاده وجود ۱۹۷۰ داشت. اکنون بخش زیادی از آن قابل دسترسی است، و درست همینجا، کاخ دماغه هیرود.

بسیار خب. تئاتر، آمفی تئاتر، و یک چیز که هنوز به آن نگاه نکرده‌ایم؛ خب، ما در واقع این را وقتی در مورد سیستم‌های آب صحبت می‌کردیم، خیلی وقت پیش دیدیم، اما قنات. حالا، وقتی این همه آدم در یک مکان بزرگ زندگی می‌کنند، و به نظر می‌رسد بسیاری از آنها پرسنل نظامی هستند، و همانطور که در طول قرن‌ها خواهیم دید، قیصریه جایگاه برجسته‌ای داشته است، هم از نظر حضور رومی‌ها و هم از نظر حضور مسیحیان.

این اولین سری طاق‌هایی که در این سمت می‌بینید، یک کانال آب را به اینجا منتقل می‌کردند، و دوباره، آب را از دامنه کوه کارمل، که یک قطعه خز در بالای جاده است، می‌آوردند، اما رومی‌ها، مهندسان، شیب را درست انتخاب کردند، بنابراین او آن را تا پایین پایین آورد. این در زمان ساخت و ساز هیرود و در چند نسل پس از او بود. اولین شورش یهودیان، که ما در مورد تخریب اورشلیم در معبد در مورد آن صحبت کردیم، در سال ۷۰ میلادی بود.

در قرن دوم، از ۱۳۲ تا ۱۳۵ میلادی، دومین شورش یهودیان رخ داد و برای سرکوب آن شورش، امپراتور هادریان، نیروهای رومی زیادی را وارد کرد. او آنقدر نیروهای رومی مستقر در قیصریه را وارد کرد که در پشت این کانال خاص، در واقع یک کانال دوم اضافه کردند. این به شما کمی حس نیاز به آب و این واقعیت را می‌دهد که آبی وجود نداشت و باید آورده می‌شد، بنابراین آنها یک کانال دوم ایجاد کردند.

این یک قنات است. شما یک قنات دیگر هم دارید که تقریباً همینجاست. به آن قنات پایینی می‌گویند.

این یک کانال سرپوشیده هم هست، و در دوره بیزانس اضافه شده تا آب بیشتری را پایین بیاورد، زیرا در دوره بیزانس، همانطور که به زودی خواهیم دید، این شهر بسیار پرجمعیت بود. با این حال، قبل از انجام این کار بیایید کمی به تئاتر نگاه کنیم. همانطور که فکر می‌کنم قبلاً فهمیده‌ایم، تئاترها یک جزء اصلی، به نوعی بخشی از الگو، برای هر شهر یونانی-رومی بودند.

بیشتر آنها بیش از یکی داشتند. این یکی خاص بازسازی شده و در حال استفاده است. در واقع، این یک تصویر قدیمی‌تر است.

حالا، هر بار که به قیصریه می‌روید، در اینجا یک پس‌زمینه دائمی از انواع وسایل بسیار پیشرفته برای اجراهایی که انجام می‌شوند، خواهید دید. بدیهی است که در قرن اول چنین چیزی وجود نداشت، و حتی تا دهه ما هنوز می‌توانستیم روی این صندلی‌ها بنشینیم و اینجا اجرا داشته باشیم. و اگر واقعاً با دقت نگاه، ۱۹۷۰ کنید، می‌توانید در چند جا، درست همین پایین، برخی از صندلی‌های سنگی اصلی را ببینید که بازسازی نشده‌اند.

اما چیزی که می‌خواهم ببینیم این است. من لحظاتی پیش به فصل ۱۲ اعمال رسولان اشاره کردم. هیروودیس آگریا در این زمینه ظاهر می‌شود، و سپس به یوسفوس اشاره کردم که او نیز هیروودیس آگریا را توصیف خواهد کرد.

پس اجازه دهید ابتدا بخش ۱۲ از اعمال رسولان را برایتان بخوانم. وقتی متن از هیروودیس می‌گوید، منظور ما هیروودیس آگریا است. هیروودیس کبیر مدت‌هاست که از صحنه خارج شده است.

این نامی است که ادامه می‌یابد. اعمال رسولان، فصل ۱۲. در روز موعود، هیروودیس، با لباس سلطنتی خود، بر تخت سلطنت نشست.

و ضمناً، این اتفاق در قیصریه در حال رخ دادن است. احتمالاً شما این را می‌دانید. او خطاب به مردم سخنرانی عمومی ایراد کرد.

آنها فریاد زدند که این صدای خداست، نه صدای یک انسان. بلافاصله، چون هیروودیس خدا را ستایش نکرد، فرشته خداوند او را نقش بر زمین کرد و گرم‌ها او را خوردند و او مرد. این روایت لوقا است.

حالا، بیایید ببینیم یوسفوس چگونه آن را ارائه می‌دهد. یوسفوس جزئیات بسیار بیشتری به ما می‌دهد. و این عالی است زیرا می‌بینیم، منظورم این است که نکته اعمال رسولان، همانطور که می‌دانید، پیگیری گسترش انجیل است که توسط روح القدس در امپراتوری روم تقویت شده است.

آنها قرار نیست وقت زیادی را صرف هیروودیس کنند. بدیهی است که یوسفوس قرار است کمی مفصل‌تر صحبت کند. او از اصطلاح آگریا استفاده می‌کند.

لوقا از اصطلاح هیروودیس استفاده کرد. این هیروودیس آگریای خودمان است. بگذارید آن را برای شما بخوانم.

حال، هنگامی که آگریا سه سال بر تمام یهودیه سلطنت کرد، به شهر قیصریه آمد و در آنجا به افتخار قیصر. نمایش‌هایی اجرا کرد. در روز دوم، او جامه‌ای تماماً از نقره پوشید. لحظه‌ای مکث می‌کنم.

تئاترها، در آن زمان، فقط برای اجرا استفاده نمی‌شدند. آنها برای تبلیغات هم استفاده می‌شدند، درست است؟ برای تبلیغات استفاده می‌شدند. و بنابراین، اتفاقاتی که می‌افتادند، اهمیت زیادی برایشان داشت، و معلوم شد که مدیران آگریا می‌دانستند چگونه او را برای صحنه آماده کنند.

بباید به خواندن ادامه دهیم. او جامه‌ای تماماً از نقره پوشید. او صبح زود وارد تئاتر شد، در این هنگام نقره‌ی جامه‌اش که با انعکاس تازه‌ی پرتوهای خورشید بر آن روشن شده بود، به طرز شگفت‌انگیزی می‌درخشید و چنان می‌درخشید که وحشت را بر همه کسانی که با دقت به او نگاه می‌کردند، حاکم کرد.

دوباره، لحظه‌ای مکث کنید. به چیزی که در آن تصویر دیدیم فکر کنید. او روی صحنه ایستاده است.

تمام آن صندلی‌های تئاتر جلوی او اما پشت سر مردم قرار دارند و خورشید بر فراز آنها طلوع می‌کند. همانطور که گفتم، مدیران صحنه او دقیقاً می‌دانستند برای خلق آنچه می‌خواهند خلق کنند، چه باید بکنند. در همان لحظه، چاپلوسان او فریاد زدند که او یک خداست، اما پادشاه نه آنها را سرزنش کرد و نه چاپلوسی آنها را رد کرد.

اما کمی بعد، وقتی سرش را بالا آورد، جغدی دید و فوراً فهمید که این پرنده پیام‌آور خبرهای بد است. باز هم، با وجود تمام خرافات و چیزهایی که در فرهنگ رومی رایج بود، درد شدیدی در شکمش احساس کرد.

او را به داخل قصر بردند و این شایعه در همه جا پیچید که او قطعاً در مدت کوتاهی خواهد مرد. و هنگامی که پنج روز از درد کاملاً خسته شد، از این زندگی درگذشت. حال، چیزهایی که می‌خواهیم در اینجا به آنها اشاره کنیم، تأیید متن کتاب مقدس توسط آنچه یوسفوس به ما می‌گوید است، اما همچنین می‌بینیم که تئاتر در این زمینه چگونه عمل می‌کند، چگونه از تئاترها استفاده می‌شد، و چگونه، در این مورد، هیروودیس از آن برای اثبات ادعای خود استفاده می‌کند، که البته کمی نتیجه معکوس داد.

علاوه بر آنچه که با ارتباطات هیروودیس خود داریم، نکته‌ی دیگری هم وجود دارد که شایان ذکر است، زیرا ما قبلاً هنگام باستان‌شناسی به این قطعه‌ی خاص نگاه کرده‌ایم و اشاره کردم که یک کتیبه داریم. کتیبه‌ای که در کاربرد ثانویه یافت می‌شود، به این معنی است که زمانی در حال انجام کار دیگری بوده است، احتمالاً در مورد تیرپیوم صحبت می‌کند که پونتئوس پیلات، فرماندار یهودا، آن را اهدا و وقف کرده است، اما به عنوان سنگ در پله‌ای در قسمت دیگری از مکان دوباره استفاده شده است. ضمناً، این تا سال ۱۹۶۳ پیدا نشد، اما این حس بسیار جالبی به ما می‌دهد که، می‌دانید، آن فرماندار رومی به نام پونتئوس پیلات، با عنوان فرماندار یهودا، در اینجا بسیار دخیل است و این تأییدی دوباره بر متنی است که لوقا به ما می‌گوید.

به طور کلی، اما در صورتی که آن را به وضوح نمی‌بینید، اینجا بخش تیرپیوم آن است، و اینجا پیلاتوس پونتئوس پیلاتوس است. ما نه تنها آن را از نظر حضور رومی‌ها در آنجا در طول قرن اول داریم، نه تنها استفاده قرن دوم از این محل ورود توسط هادریان برای نیروهایش را داریم، بلکه کلیسای را داریم که وارد می‌شود. بنابراین بعد از پطرس و کرنلیوس، اعمال رسولان فصل ۱۰، پس از زندانی شدن پولس، او در قیصریه است، همانطور که می‌دانیم، ما نه تنها گسترش کلیسا، بلکه گسترش قیصریه بیژانس را داریم.

اورینگن و یوسیبوس، هر دو از پدران کلیسا، بسیار مهم و برجسته بودند و هر دو در بافت قیصریه فعالیت می‌کردند، و بنابراین قیصریه به یک مرکز عظیم و کتابخانه‌ای بزرگ در آنجا تبدیل خواهد شد. به نظر می‌رسد اورینگن تعاملات نسبتاً خارق‌العاده‌ای با جوامع یهودی داشته است. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد ربی یوحانان، که معاصر اورینگن بود، پدر کلیسای اورینگن بوده و این دو نفر در مورد مسائل تفسیری تبادل نظر داشته‌اند.

و البته، ما پدر کلیسایمان، یوسیبوس، را داریم که برای ما تاریخ به جا گذاشته است و همچنین چیزی به نام آنوماتوپیا «را برای ما به یادگار گذاشته است، که فهرستی از نام‌ها است و از نظر جغرافیا و نام مکان‌ها» بسیار مفید است. فعلاً همین‌ها تمام چیزی است که در مورد قیصریه می‌گوییم. کمی حال و هوا به ما می‌دهد، اما باید به کوه کرمل نقل مکان کنیم.

کلمه کارمل به معنی تاکستان است، و بنابراین کارامل، تاکستان خدا، برخی می‌گویند. بیایید حداقل سه بخش از این شفت یا دماغه خاص را که قرار است مستقیماً به دریای مدیترانه منتهی شود، نقشه برداری کنیم. اول از همه، ما این را می‌بینیم.

و از هر نظر، این کوه کرمل است، درست است؟ به دلیل ارتفاعش، دماغه بلندی دارد، به دلیل این واقعیت که در غرب قرار دارد، باران نسبتاً زیادی خواهد بارید. می‌خواهم به این فکر کنید چون قرار است لحظه‌ای دیگر به آن برگردیم. سپس، با حرکت به سمت جنوب و شرق، منطقه دیگری از شفلا را داریم.

ما یکی را اینجا در یهودا دیدیم. حالا شفلا ی کارمل را داریم. نوع زمین‌شناسی متفاوتی دارد.

هنوز هم چیزهای ناخوشایندی وجود دارد، اما نه به آن خوبی که ممکن است بگویید. در واقع، می‌توانید از این بخش از کوه کارمل تا اینجا رانندگی کنید و ببینید که اوضاع تغییر می‌کند، تغییر پوشش گیاهی را ببینید. جای تعجب نیست.

و بعد، اینجا، یک بلوک سوم از سنگ آهک سخت ما. اینجا از این یکی پایین‌تر است، و در شرق دورتری قرار دارد، بنابراین ما آن را به سرسبزی دماغه کوه کارمل نمی‌بینیم. فقط برای اینکه از فاصله دور تصور کنیم که این چقدر می‌تواند مانع بالقوه باشد، ما در واقع در شمال کوه کارمل ایستاده‌ایم، و درست اینجا به خلیج آکو نگاه می‌کنیم، و اینجا دماغه است که مستقیماً به دریای مدیترانه بیرون زده است.

این واقعاً تنها بندرگاه طبیعی بالقوه ماست، خلیج عکو، و ما در عکو ایستاده‌ایم، آن هم در دوره بین دو عهد که به نام بطلمیوس شناخته می‌شود، که به نام بطلمیوس نامگذاری شده است. اما این را در ذهن داشته باشید تا شروع به بررسی دقیق‌تر برخی از وقایعی کنیم که در این زمینه آشکار می‌شوند. می‌بینید، اینجا جایی است که ما برای آخرین تصویر بودیم، درست آنجا، در حال نگاه کردن به این منطقه خلیج.

ما مدام به این واقعیت برمی‌گردیم که اینجا سرزمینی بینابین است. و خوب، جاده این‌طور پیش می‌رود، همه چیز خوب است، اما به آن مانع می‌رسید. ما تصویر آن را دیده‌ایم.

چطور می‌توان از آنجا به اینجا، صور، صیدا، فنیقیه، یا از طریق دریای جلیل به دمشق، آشور، بابل و غیره رسید؟ چطور می‌توان از این مانع خاص عبور کرد؟ خوب، بفرمایید. اینجاست که ستون‌های زمین‌شناسی بسیار مهم می‌شوند، زیرا به یاد خواهیم داشت که در بین مواد سبز، که سنگ آهک سخت است، در یک دوره زمین‌شناسی میانی، لایه‌ای از گچ قرار داشته است. باز هم، به یاد داشته باشید که اینها لایه‌بندی افقی بوده‌اند و بعداً، بالا آمده‌اند، گسل خورده‌اند و به تاقدیس‌ها و ناودیس‌ها تغییر شکل داده‌اند.

کل نکته این است که شما یک گذرگاه گچی دارید، یک لایه گچ در یک نقطه، بین این و این، و یکی دیگر بین آن سنگ آهک نرم و این بلوک دیگر. گچ خیلی سریعتر فرسایش می‌یابد زیرا نرم است، و بنابراین یک گذرگاه ایجاد می‌کند. این ناهموارتر است، کمی ناهموارتر، یک منطقه پایین‌تر.

جای تعجب نیست که مسیرهای اصلی ما در دوران باستان، و امروز، و امروز، از میان آن گذرگاه‌های گچی عبور می‌کنند. بنابراین شما یک بزرگراه اصلی دارید، که اتفاقاً مسیر ۶ در اسرائیل است، که اتفاقاً یک جاده عوارضی است، به اینجا می‌آید و مستقیماً از آن گذرگاه گچی خاص در آنجا عبور می‌کند. بنابراین به خاطر داشته باشید، ضمناً، جوکیم آنجاست که قرار است از این گذرگاه گچی در اینجا محافظت کند.

اگر کسی می‌خواست به فینیقیه برود، از آن مسیر با سرعت بالا می‌رفت و بعد مستقیم به اینجا می‌آمد. اینجا مجدو است. بنابراین شما از این گذرگاه عبور می‌کردید، به مجدو می‌رسیدید و سپس تصمیم می‌گرفتید که در مرحله بعد چه کاری می‌خواهید انجام دهید، بسته به اینکه هدف یا مقصدتان چه باشد.

یک مورد مهم دیگر هم وجود دارد، و آن فقط یک گذرگاه نیست، بلکه یک منطقه کامل دره است. این منطقه وسیع‌تر است، می‌توانید ببینید که کمی بیشتر گسترش یافته است، و اینجا کمی درهم‌ریختگی بیشتری وجود دارد. بعداً در مورد دره جزریل صحبت خواهیم کرد، اما یک دره داریم که نامش از شهری به نام دوتان گرفته شده است، و اگر پیدایش ۳۷ را بخوانید، این واقعاً چیز جالبی است.

وقتی یوسف را داریم که پدرش او را فرستاده بود تا از حال برادرانش جويا شود، برادران ناتنی‌اش مشغول چوپانی گله بوده‌اند. یوسف هنوز به خانه برگشته بود. چون هوا خشک‌تر شده بود، آنها از حبرون به اینجا آمدند و اول به شکیم رفتند و وقتی یوسف به آنها رسید، معلوم شد که دیگر در شکیم نیستند.

اوه، و اینک، آنها به دوتان رفته‌اند. به خواست خدا، آنجا جایی است که او به آنها می‌رسد، و شما می‌گویید، چه؟ این چیست؟ این یکی از آن راه‌های اصلی برای عبور از مانع، دره دوتان، خواهد بود و در این مورد احتمالاً از اینجا به سمت شرق می‌روند.

چرا این مهم است؟ خب، من آن را روی این نقشه به عقب ردیابی کرده‌ام. ما در پیدایش ۳۷ گروهی از بازرگانان اسماعیلی مدیانی را داریم، اینطور نیست؟ آنها در راه مصر هستند.

خب، آنها اتفاقاً از این مسیر رفتند. کمی بعد در مورد دره هیروود صحبت خواهیم کرد. آنها اتفاقاً از این مسیر رفتند و به جای اینکه تمام مسیر را به سمت مجدو بروند، از این دره عبور کردند که معلوم شد راهی است که انتهای جنوب شرقی مانع کوه کرمل را دور می‌زند و به مسیر آنجا متصل می‌شود، و آیا این از نظر مشیت الهی جذاب نیست که آنها اینجا هستند، زمانی که یوسف در یک آب انبار منتظر تصمیم برادرانش در مورد اینکه با او چه کنند، است. آنها او را برداشتند.

آنها به مصر می‌روند، و بعد از آن داستان فوق‌العاده‌ای از آمدنشان به مصر و غیره و غیره تا زمان خروج از مصر وجود دارد. یک نکته دیگر که باید در مورد نقشه زمین‌شناسی اساسی ما اینجا به آن توجه کرد. در ضلع شمال شرقی دماغه کوه کرمل، این نقشه را خواهیم دید، نحوه استفاده از آوانگاری‌های انگلیسی عبری، و دوباره با هم عوض شده‌اند K و Q بنابراین.

این دره قیشون است، اما ما نهر قیشون را داریم، و آن چیز آبی آنجاست که نه تنها در امتداد شیب شمال شرقی کوه کرمل جریان دارد، بلکه در واقع کل دره جزریل را زهکشی می‌کند. این یکی دیگر از آن چیزهایی است که شاخه‌هایی دارد که کل دره جزریل را در بر می‌گیرد. این مهم خواهد بود.

پس بیایید ببینیم با همه اینها چه می‌توانیم بکنیم. اول از همه، یک دوره بحرانی در تاریخ اسرائیل، دوران خدمت الیاس خواهد بود و من می‌خواهم ابتدا روی این موضوع تمرکز کنم زیرا برای ما ارتباطی ایجاد خواهد کرد. ضمناً، رویدادهای دیگری نیز رخ می‌دهند.

ما به آنها برمی‌گردیم، اما این قرار است ارتباطی، یک ارتباط واقعاً مهم، بین سامره از آخرین مطالعه ما و فنیقیه ایجاد کند، و این اتفاق در کوه کرمل رخ می‌دهد. ضمناً، شمایل دوست‌داشتنی الیاس، باید شبیه آن شمایل باشد زیرا در اینجا الیاس را در حال تغذیه شدن توسط، خب، اکثر ترجمه‌ها می‌گویند کلاغ‌ها، و آنجا است، و مصوت‌های آنجا (orev) نهر و آب، نهر کریت و آب است، اما کلمه عبری برای کلاغ یا کلاغ، اورو باشند، و بنابراین ممکن است متن به ما بگوید که پرندگان (arav) که کمی تغییر یافته‌اند، می‌توانند آراو

نبودند که به الیاس غذا می‌دادند، شاید، اما می‌توانستند قبایل محلی، ارابی‌ها، باشند که برای تغذیه الیاس می‌آمدند. شما در روایات این پادشاهان اشارات دیگری به گروه‌های مردمی به نام ارابی‌ها دارید، اما این کمی حاشیه‌ای است.

نکته اصلی ما در اینجا این است که همانطور که گفتیم، اکنون پرستش اخاب، ایزابل و بعل، دین رسمی سامره، به معنای پادشاهی شمالی، را داریم. به نکته بسیار جالبی که می‌توانیم اینجا مطرح کنیم توجه کنید. با اینکه این پادشاهی شمالی است، غرق در هر چیزی که در نظر خدا نفرت‌انگیز و منفور بود، او پیامبری برای آنها می‌فرستد.

او قرار است بعداً وقتی هوشع و عاموس را می‌فرستد، همین کار را انجام دهد، اما اینجا الیاس را می‌فرستد بعل، فقط برای یادآوری، بعل، استاد، خدایی بود که در اساطیر پانتئون کنعانی، باران، رعد و برق، طوفان و منطقه‌ای را که می‌توانست در معرض قحطی باشد، کنترل می‌کرد. این بسیار مهم و بسیار وسوسه‌انگیز بود که بعل را بپرستند، زیرا اگر باران داشته باشید، بهره‌وری کشاورزی خواهید داشت.

اگر بهره‌وری کشاورزی داشته باشید، امنیت اقتصادی هم خواهید داشت. بنابراین یک وسوسه باورنکردنی، و علاوه بر چیزهای دیگری که در پادشاهی شمالی اتفاق می‌افتد، مانند پرستش گوساله‌های طلائی و چیزهای دیگر، پرستش بعل از فنیقیه می‌آید، و فنیقیه مکان واضحی است که این چیزها را از آنجا می‌آورد، زیرا آنها درست در ساحل دریا زندگی می‌کنند، و بنابراین آنها بسیار مراقب این چیزها خواهند بود. خب، اول پادشاهان الیاس تشبی می‌آید و قحطی را در سرزمین اعلام می‌کند، ۱۷.

این قراره یه ماجرای جدی باشه. اون اول تو اردن پنهان میشه، که با این نشون داده شده، و بعد واقعاً میره به قلمرو بعل. اون تو فنیقیه پنهان میشه، و اتفاقاتی که اونجا میفته به همون اندازه جالبه.

ما وقت تلف نمی‌کنیم، زیرا کاری که او در ادامه به دستور خدا انجام می‌دهد این است که به پادشاهی شمالی برمی‌گردد تا عوبدبا، خادم اخاب، را پیدا کند و بگوید، بسیار خوب، وقت آن است که من با اخاب ملاقات کنم. آنها در کوه کرمل گرد هم می‌آیند. فقط یادآوری این است که چرا اینجا چنین مکان مهمی است.

اینجا دوباره نسخه دیگری از نقشه را می‌بینیم، و ما ارتفاع کارمل را می‌بینیم. ارتفاع آن را می‌بینیم. ۳۲ اینچ باران را می‌بینیم.

ما می‌دانیم که این یعنی آنجا بسیار حاصلخیز است. ما همچنین می‌دانیم، و لطفاً حرف من را بپذیرید؛ من برمی‌گردم و روایت‌های پادشاه را اینجا می‌خوانم. زمانی که به این دوره از تاریخ می‌رسیم، عمری، اخاب و غیره آن قبایل، به ویژه قبیله آشور، قبیله آشور در امتداد ساحل مدیترانه درست در همین منطقه بین کارمل در جنوب آن و فنیقیه مستقر شده بودند.

اتفاق جالبی برای قبیله آشور افتاده بود. سلیمان در واقع چند شهر در این منطقه قبیله‌ای آشور را به هیرام، پادشاه صور، داده بود و به نظر می‌رسد که این یک کنترل مداوم بوده است. تنها کاری که باید انجام دهید این است که کمی فکر کنید و تشخیص دهید که اگر کنترل فنیقی‌ها بر شهرها وجود داشته باشد، نفوذ و نفوذ فرهنگی از اینجا به پایین وجود خواهد داشت.

بنابراین تقریباً می‌توانید حدس بزنید که وقتی به دوره‌ای که در موردش صحبت می‌کنیم برسیم، کوه کرمل، چون یک مرز جغرافیایی است، مانند یک مرز، یک مانع به نظر می‌رسد. این احتمالاً مرز بالفعل بین اسرائیل، پادشاهی شمالی و فنیقیه در اینجا است، زیرا فنیقیه به پایین نفوذ کرده است. بنابراین سامره وجود دارد،

منطقه فنیقیه وجود دارد، و در اینجا دو چیز فرهنگی داریم که به هم می‌رسند، و قرار است با هم برخورد کنند، و قرار است این کار را در کوه کرمل انجام دهند، که یک صحنه عالی است.

چرا این یک مرحله‌ی بی‌نقص است؟ خب، اینجا چمنزار بعل است. معمولاً سرسبز است و تمام چیزهایی که با بهره‌وری کشاورزی مرتبط هستند را دارد، اما در آن سرزمین قحطی رخ داده است. به دلیل درگیری‌های ژئوپلیتیکی بالقوه در آنجا، این یک مرحله‌ی بی‌نقص است.

خب، ببینیم چه اتفاقی می‌افتد. اول از همه، در این زمینه، ما الان یک صومعه کارملیت بسیار دوست‌داشتنی داریم که آنجاست، و آنها مجسمه‌ای را به یادبود واقعه الیاس نصب کرده‌اند. خب، این هم از این.

وقتی اول پادشاهان، باب ۱۸ را می‌خوانید، مردم دو دل هستند. در واقع، وقتی متن عبری را می‌خوانید، خیلی جالب است. الیاس به آنها می‌گوید، چرا مدام روی شاخه تلوتلو می‌خورید؟ خب، آنها اساساً دارند از روی نرده رد می‌شوند.

الیاس مدام آماده می‌شود، و این از نظر جغرافیایی نیز مهم است، چون دارد چه کار می‌کند؟ او دارد همه جا را آب می‌ریزد. تا الان سه سال و نیم است که قحطی داریم. فقط به یاد دارم که در باب اول عاموس و باب اول ناحوم آمده است که وقتی قله کرمل خشک می‌شود، اوضاع بد می‌شود.

خب، این دقیقاً همین است، و با این حال، الیاس در حال آماده شدن است و وقتی نوبتش می‌رسد، روی قربانی آب می‌ریزد، چون مسلماً انبیای بعل و اشره نتوانسته‌اند کاری را که باید در ذهنشان می‌توانستند انجام دهند، انجام دهند. خداوند با آتش از آسمان پاسخ می‌دهد. مردم می‌گویند، خداوند، او خداست.

همه انبیای بعل به کجا برده می‌شوند؟ همه انبیای بعل را ببرید، آنها را به نهر قیشون ببرید و در آنجا بگذارید کشته شوند. به همین دلیل است که ما در حین پیمایش جغرافیا به قیشون اشاره کردیم، زیرا اساساً آنچه اینجا اتفاق می‌افتد، و شاید بخواهیم کمی نمادین فکر کنیم، اما آبی که تمام دره جزریل را خشک می‌کند و آن را می‌شوید، قرار است کثیفی را نیز بشوید، به طور نمادین، به دریا بریزد، و البته دریا به هر حال معانی منفی زیادی دارد، از نظر اینکه چه نوع شرارت‌هایی در آنجا در هرج و مرج در ورطه ساکن هستند. اما همه انبیای بعل، تثنیه ۱۳، انبیای دروغین به آنجا برده می‌شوند و کشته می‌شوند.

خب، از الیاس می‌گذریم، هرچند پرواز او به کوه سینا بسیار مهم است، و اعزام مجدد او به آنجا نیز بسیار مهم است. همین مقدار از دشت شارون و کوه کرمل کافی است. حالا می‌خواهیم به عنوان بخش سوم این سخنرانی، به دره جزریل پردازیم.

خب، ما اینجا بوده‌ایم، ما با این به عنوان مانع، و همچنین یک میدان نبرد بسیار مهم، برخورد کرده‌ایم، و حالا قبل از اینکه شروع به قرار دادن همه چیز در سراسر این نقشه کنم، فقط به شکل آن نگاهی بیندازید، زیرا اگر کمی به صورت شماتیک فکر کنید، یک نوک پیکان می‌بینید، و با آن چیزی که دره هیرود را مشخص کرده است، یک محور نوک پیکان می‌بینید. به آن توجه کنید زیرا، به هر حال، ما نبردهای پی در پی داریم که در این زمینه رخ می‌دهد. با این حال، قبل از اینکه به آنجا برسیم، به طرز جالبی، مکانی به نام جزریل درست در اینجا وجود دارد.

کمی بعد به آن برمی‌گردیم. صرفاً جهت اطلاع، این مکانی است که ایزابل در آن بود و اخاب پس از رویارویی ما در کوه کرمل، سوار بر ارابه‌اش به آنجا می‌رفت، و در واقع در پاسخ به دعای الیاس باران شروع به باریدن کرد. بنابراین، جزریل درست در همین مکان، همین جا، قرار دارد.

فقط برای اینکه مرزهایمان را مشخص کنیم، در شمال، رشته کوه ناصره. دلیلش این است که شهر کوچکی به نام ناصره در آنجا وجود دارد. بعداً به آن هم خواهیم پرداخت.

ما اینجا یک بخش داریم. بیشتر از آن چیزهایی است که سنگ آهک نرم است. بنابراین، خط الراس ناصره، سنگ آهک نرم، مرز شمالی.

در جنوب غربی، از نظر مرزبندی با دره جزریل، کوه کرمل و سپس نهر ما قرار دارد. در سمت شرق، و اینها از نظر برخی از چیزهایی که اینجا آشکار می‌شوند بسیار مهم خواهند بود، شما یک برآمدگی کوچک دارید. درست همینجاست.

اسمش کوه تابور یا تاور است. بیش از یک بار به آن برمی‌گردیم. به سمت جنوب، نوک پیکان ما همین جاست.

ما کوه مورای را داریم، درست همانجا. و سپس در آن سوی چاه، کوه گیلوا را داریم، و سپس دره هوررود چاه پیکان ماست. بنابراین دوباره، یک نوک پیکان را ببینید و اغلب از آن به عنوان شاخصی از ماهیت این دره استفاده کنید.

ضمناً، مبادا فکر کنیم که اینجا فقط میدان نبرد است. ضمناً، با اینکه گاهی اوقات در مناطقی باتلاقی است، اما اکنون حاصلخیزی کشاورزی بسیار بالایی نیز دارد. بیایید شهرهای کلیدی را نابود کنیم.

برای آن دسته از شما که نقشه‌های مطالعات منطقه‌ای را انجام می‌دهید، این یکی از آن نقشه‌هاست. در واقع نقشه جلیله است، بنابراین کمی به ما کمک می‌کند. اما مجدو، مجدو، همینجاست.

یک جغرافیدان بسیار برجسته به نام جورج آدام اسمیت که در اواخر قرن نوزدهم می‌نوشت. چه کتاب خوبی، به نام جغرافیای تاریخی سرزمین مقدس. چه کتاب خوبی.

مجدو را جایگاه سلطنتی در یکی از بزرگترین صحنه‌های نبرد تاریخ می‌نامد. و بنابراین او این منطقه را که ما آن را میدان نبرد نامیده‌ایم، به عنوان یک صحنه نبرد نیز می‌شناسد. و مجدو، به دلیل موقعیت مکانی‌اش، جایگاه سلطنتی مشرف به همه چیز است.

قبلاً اشاره کردیم که یزرعیل همان مکان است. بنابراین، برای اینکه به جایی که لحظه‌ای پیش بودیم برگردیم، رویارویی بین الیاس و انبیای بعل و اشره اینجاست. و شما اخاب را سوار بر این ارابه خواهید دید، الیاس نیز در حال دویدن است و هر دو به یزرعیل می‌رسند.

می‌توانید روایت را از نظر اتفاقاتی که آنجا می‌افتد بخوانید. ناصره. خب، ناصره در دره جزریل نیست.

مستقیماً به آن مربوط نمی‌شود، اما برای ما مهم است. بنابراین، وقتی به ناصره اشاره می‌کنیم، اینجا در جایگاه خودمان هستیم. وقتی در سخنرانی بعدی مان جلیل را بررسی می‌کنیم، بیشتر به ناصره خواهیم پرداخت، اما من این بحث را اینجا به دلیلی مطرح می‌کنم که امیدوارم به زودی برای شما روشن شود.

خب، شاید اینجا به اندازه جایی به نام اندور شناخته شده نباشد، اما ببینیم آن را روی نقشه پیدا کنیم. بفرمایید. اگر اینجا یک ستاره قرمز می‌بینید، اندور تقریباً در شمال و شرق آن ستاره قرار دارد.

باشه. امیدوارم دوباره به اهمیت اندور برگردم. خب، می‌دونی چیه؟ الان می‌خوام این کار رو بکنم چون خوبه که موقع صحبت در موردش، نقشه رو اینجا داشته باشیم.

بنابراین، در اینجا کمی از بحث تاریخی منحرف می‌شویم. وقتی شائول، در پایان عمرش، دوباره با فلسطینیان روبرو شد، اوضاع بدتر و بدتر می‌شد. فلسطینیان به سمت دشت ساحلی پیشروی کرده بودند.

آنها از این مانع عبور کرده‌اند. آنها از دره جزریل عبور کرده‌اند. آنها در واقع معبدی در مکانی به نام بیت شان دارند که قرار است در سخنرانی دیگری به آن پردازیم.

بنابراین آنها همه اینها را کنترل می‌کنند. زندگی آسان نیست. شائول و پسرانش در کوه جلبوع اردو زده‌اند.

همینجاست. دوباره، قرار است کمی بعد به آن اشاره کنم، اما فکر می‌کنم به ما کمک می‌کند تا هنگام صحبت در مورد اصول اولیه روایت، نقشه را ببینیم. ساول ناامید است.

اینجا همه جا فلسطینی‌ها هستند. می‌گویند که آنها در دامنه‌های کوه مورای هستند. یادتان باشد، تابور، مورای، جلبوع.

شائول چه کار خواهد کرد؟ او سعی می‌کند با خداوند مشورت کند، اما هیچ پاسخی دریافت نمی‌کند. و البته اگر آن روایت را در اول سموئیل ۲۸ بدانید، او می‌فرستد، اوه نه، او خود را تغییر قیافه می‌دهد و به نزد یک جادوگر می‌رود، جادوگری که در عین‌دور زندگی می‌کند. متوجه می‌شوید اینجا چه اتفاقی می‌افتد؟ شائول آنقدر ناامید است که به پشت خطوط دشمن می‌رود.

اینجا خطوط دشمن است. او به پشت خطوط دشمن می‌رود. این جادوگر را دارد، و اتفاقاً، همه جادوگران واسطه‌ها و پیشگویان از سرزمین اخراج شده بودند، اما او می‌رود، او را پیدا می‌کند، و جادوگر به او پیام بسیار هشدار دهنده‌ای می‌دهد مبنی بر اینکه او روز بعد خواهد مرد.

اما نکته ما این است که با نگاه به نقشه، در مورد آن صحبت کنیم، و ناامیدی آشکاری را که در کاری که سائول انجام داده است تشخیص دهیم. دوباره از سائول به سرعت به جلو می‌رویم، به مکان‌هایی فکر می‌کنیم، نه یک روایت تاریخی منسجم، بلکه مکان‌هایی که در اینجا مهم هستند. ما مکانی به نام شونم داریم.

اتفاقاً از شونم در کنار فلسطینی‌ها، همان روایتی که برایتان گفتم، نام برده شده است، اما این موضوع برای چیز دیگری مهم‌تر است، زیرا می‌بینید، در شونم است که ما پیامبری داریم که جانشین الیاس است. نام او الیشع است، و شما هم می‌توانید روایت‌ها را به خوبی من بخوانید. ما دو پادشاه داریم، یک زن و شوهرش که اساساً یک اتاق خواب و صبحانه، ببخشید که از این اصطلاح امروزی استفاده می‌کنم، برای الیشع هر زمان که سفر می‌کند، درست می‌کنند.

و بنابراین او می‌خواهد کمی به آنها لطف کند. او می‌گوید، چه می‌خواهید؟ و بنابراین معلوم می‌شود که آنها پسری ندارند. خلاصه داستان این است که آنها یک پسر دارند، اما از آنجایی که پسر احتمالاً بین ۱۲ تا ۱۵ سال یا همین حدود سن داشته، می‌میرد.

و در زمانی که این اتفاق می‌افتد، الیشع به کوه کرمل برمی‌گردد. به نظر می‌رسد که پیامبرانی به آنجا رفته‌اند. و بنابراین زن اهل شونم، با اندوه اما توکل، از دره جزریل به سمت الیشع، خدمتکار او، جیحیزی، می‌رود و درخواست کمک می‌کند.

او برمی‌گردد و پسر مرده‌ی زن شونمی را زنده می‌کند. چرا به این روایت پرداختیم؟ خوب، در عهد جدید، اتفاقاً لوقا فصل ۷ است. ما اتفاقی را داریم که در مکانی به نام نائین رخ می‌دهد. فقط لوقا این را ثبت می‌کند که واقعاً جالب است.

و لوقا به ما خواهد گفت که چگونه عیسی به این روستا می‌رود. او به آنجا نزدیک می‌شود. و اینجا دسته‌ای از مردم بیرون می‌آیند، زیرا پسر فوت شده‌ی یک بیوه زن از نائین بیرون می‌آید.

عیسی بالا خواهد رفت و تابوت را لمس خواهد کرد. مرد جوان از مردگان قیام خواهد کرد. و مردم فریاد می‌زنند، پیامبری در میان ما هست.

و این واقعاً جالب است زیرا آنها احتمالاً این سنت را در قلب و ذهن خود دارند، حداقل برخی از آنها دارند، که درست در گوشه و کنار، رک و پوست کنده بگویم درست در اطراف کوه، ما هفت قرن قبل از آن، هشت قرن قبل از آن، زنده شدن پسر زن شونمی را از مردگان داشتیم و به همین ترتیب در اینجا نیز همینطور است. ضمناً، ناصره در موقعیت مکانی خود جذاب است زیرا تنها کاری که باید انجام دهید این است که به این جعبه، سلطنتی بزرگ در تئاتر تاریخ نگاه کنید و متوجه شوید که نه تنها این، بلکه حیاط خلوت عیسی بوده است درست است؟ او تمام این وقایعی را که در این منطقه اتفاق افتاده بود، می‌دانست. بدیهی است که او آنها را از بسیاری جهات می‌دانست، اما حتی به عنوان یک انسان که در جوانی بزرگ می‌شد، جنبه انسانی که در حال رشد بود، این داستان‌ها و تمام اتفاقاتی را که در آنجا می‌افتاد، می‌دانست.

به همین ترتیب، بیایید فرض کنیم که مخاطبان او، حتی اگر عیسی نبودند، سنت تاریخی خود را می‌دانستند، و بنابراین، دوباره، پیامبری در میان ما ظهور کرده است. خوب، ما قبلاً در مورد این موارد صحبت کرده‌ایم. بنابراین فقط برای اینکه آنها را به ترتیب بیان کنیم، هرگز نمی‌خواهیم مصر را در این زمینه از نظر دور کنیم. بنابراین، اگرچه توتمس سوم، سلسله هجدهم، اصلاً در متن کتاب مقدس ذکر نشده است، ما در اینجا در مورد ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد صحبت می‌کنیم، او قصد دارد به کنعان حمله بزرگی کند زیرا او مجدو را می‌خواست و در واقع در مورد آن نوشته است.

می‌توانید همه چیز را در مورد نبرد او برای مجدو، چگونگی تصرف آن و گذرگاه‌هایی که از رشته‌کوه کارمل عبور کرد، بخوانید. این یک روایت جغرافیایی جذاب است. اما با ورود به مطالب کتاب مقدس، به دبور و باراک، داوران، فصل‌های چهار و پنج می‌رسیم.

می‌بینید، این نبرد علیه سیسرا است که فرمانده ارتش یابین، پادشاه حاصور، است. این یک موضوع مربوط به پادشاهی شمالی است. اما در مورد دره جزریل، طرح کلی به این صورت است.

ما متوجه می‌شویم که بنی‌اسرائیل در کوه تابور اردو زده‌اند. آنها بالای کوه‌ها هستند. سیسرا ازابه‌های آهنی دارد، آنها در دره جزریل هستند.

اما وقتی شعر فصل پنجم داوران را می‌خوانید، تا حدودی متوجه می‌شوید که چه اتفاقی افتاده است. زیرا آن شعر می‌گوید ستارگان از مسیر خود جنگیدند و نیروهای دشمن توسط کیشون قدرتمند نابود شدند. وقتی دو را با دو در کنار هم قرار می‌دهیم، دوباره این خداوند است که در نبرد پیروز می‌شود.

همچنان که بنی‌اسرائیل از کوه تابور سرازیر می‌شوند، نیروهای کنعانی، با وجود اینکه در ازابه‌های آهنی از برتری تکنولوژیکی برخوردارند، در گل و لای دره جزریل فرو خواهند رفت. یادتان هست گفتم که دره جزریل می‌تواند کمی گل‌آلود باشد؟ خاک غنی، کمی گل‌آلود. به نظر می‌رسد که این همان چیزی است که اتفاق می‌افتد.

به نظر می‌رسد به همین دلیل است که سیسرا پیاده فرار می‌کند. و البته، همانطور که به خواندن روایت منثور در داوران چهارم ادامه می‌دهیم، می‌بینیم که او جان خود را به دست زنی به نام یائل یا زندان از دست می‌دهد. خوب، چیزهای بیشتری در این مورد وجود دارد، اما باز هم، این زمینه ما برای این بحث است.

برخی از شما که نقشه‌هایتان را علامت‌گذاری می‌کنید، قرار است آن روایت را آنجا قرار دهید. ما داستان جدعون، جدعون علیه مدیانیان را داریم. آن نبرد نیز قرار است رخ دهد.

این اتفاق در بهار هارود رخ خواهد داد، هارود نام خود را از دره هارود، درست در دامنه کوه جلبوع، گرفته است. و ما مدیانیان را در کوه مورای می‌بینیم که در آن سوی کوه اردو زده‌اند. بنابراین، دوباره، این روایت‌های تاریخی کتاب مقدس را جلوی خود قرار دهید و هنگام خواندن آنها، باید این کار را با کتاب مقدس و نقشه خود که همزمان باز هستند، انجام دهید.

ما اشاره کردیم که این یکی بسیار مهم است. فلسطینی‌ها شاهد پشت سر گذاشتن خطوط دشمن برای رسیدن به ویجیت اندور بودند، و سپس متأسفانه، فصل ۳۱، شائول و یوناتان در کوه جلبوع جان باختند. و صادقانه بگویم، وقتی خواندن آن را تمام می‌کنید، این حس به ما دست می‌دهد که فلسطینی‌ها تقریباً کنترل کامل، تقریباً کنترل کامل این کشور را در دست دارند.

بنی‌اسرائیل از چپ و راست فرار می‌کنند. از آن دوران وحشتناک به طور قابل توجهی به جلو حرکت کنید. در این میان، شاهد تثبیت پادشاهی از زمان داوود به سلیمان بوده‌ایم.

سلیمان، جازر را تقویت خواهد کرد. ما قبلاً این را فهمیده‌ایم. مجدو، اینجاست.

و ما در سخنرانی بعدی‌مان خواهیم فهمید که سومین شهری که او استحکاماتش را تقویت می‌کند، حاصور خواهد بود. اما حالا که موقعیت مکانی مجدو را دیده‌اید، در انتهای آن گذرگاه اصلی از میان سد کوه کرمل قرار دارد. این شهر با موقعیت عالی خود بر تمام این صحنه، این میدان نبرد، این تئاتر مشرف است.

مجدو مکان بسیار مهمی است. و سپس ما قبلاً به این واقعیت اشاره کردیم که الیاس مرد جوانی را در شونم از مردگان زنده کرد و عیسی معجزه‌ای موازی انجام خواهد داد، که باعث می‌شود این نظر مطرح شود که یک پیامبر در میان ما وجود دارد. همچنین شایان ذکر است، اگرچه من اینجا به آن اشاره نمی‌کنم، که در مکاشفه فصل ۱۶، ما یک نبرد داریم، آخرین نبرد آخرالزمانی فاجعه‌بار در آرماگدون.

و از آنجایی که این تعبیر یونانی از هار-مگیدو، کوه مگیدو، است، بسیار مناسب به نظر می‌رسد که آن نیز در این مکان خاص پیش‌بینی شده باشد. جالب اینجاست که وقتی آلن‌بی در اوایل دهه 1900 به دنیا آمد، او را ارباب آرماگدون نامیدند و این عنوان را در آن زمینه به خود دادند. فقط چند عکس در حالی که به پایان نزدیک می‌شویم.

این یکی از آن مناطق دروازه است. از نظر رها شدن، جزئی است. وقتی در مورد هازور صحبت کنیم، دوباره با این مورد روبرو خواهیم شد.

اما می‌خواستم این را ببینید چون ما آن ساختار کلاسیک را کمی بالاتر اینجا داریم. این اتاق مسدود شده است، اما در واقع یکی از اتاق‌ها را اینجا می‌بینیم. می‌توانستند معادلی برای این در این بخش، همین جا، وجود داشته باشد.

ضمناً، مجدو نه به طور جامع، بلکه احتمالاً کامل‌تر از آنچه که باید در اواخر دهه ۱۹۲۰ یا اوایل دهه ۱۹۳۰ کاوش می‌شد، کاوش شد. بنابراین، برخی چیزها از بین رفتند و ما دیگر نمی‌توانیم مطالعه کنیم. در اینجا، ما پله‌هایی را از مجدو، بالای تل، در پله‌های جدیدتر، پله‌های قدیمی‌ترمان می‌بینیم که به سمت پایین و به داخل این چاه می‌روند، که سپس شما را حتی عمیق‌تر به داخل تونل افقی می‌برد.

و اینجا داریم به تونل افقی نگاه می‌کنیم که از کف این چاه از میان سنگ بستر کنده شده و مستقیماً به آن سمت می‌رود تا جایی که مردم بتوانند به آب دسترسی پیدا کنند. چند تای دیگر هم مانده و بعد با کمی بررسی کار را تمام می‌کنیم. این، چیزهایی را که در نقشه بررسی می‌کردیم، به واقعیت تبدیل می‌کند.

بنابراین اگر بتوانید دوباره نقشه‌تان را به ذهنتان بیاورید و به ایستادن در مجدو در دامنه کوه کرمل فکر کنید، ما در حال تماشای دره جزریل هستیم. ما ابتدا به کوه جلبوع نگاه می‌کنیم. اینجا سر تیر، دره هارود است.

اینجا قرار است کوه موره باشد. در مه است. پس به شائول و یوناتان فکر کنید.

به فلسطینی‌هایی فکر کنید که از اینجا عبور می‌کنند. به عیندور فکر کنید که همین نزدیکی‌هاست. به شائول که پشت خطوط دشمن می‌رود.

و اینجا، اگرچه فقط یک برآمدگی در مه است، برآمدگی کوه تابور است. به خودی خود سر بر آورده است. همیشه می‌توانید آن را تشخیص دهید.

این کوه تابور است. و بنابراین در این زمینه، دبور و باراک را آنجا قرار دهید و سپس سیسرا و تمام نیروهایش را که درست اینجا در گل و لای فرو رفته‌اند. عیسی و ناصر از نقشه خارج شده و در سمت چپ قرار می‌گیرند.

فقط از نظر یک نکته جالب و امروزی‌تر که باید به آن توجه کنید، می‌توانید این دو باند فرودگاه را اینجا ببینید. و در واقع، آنها باندهایی هستند که از یک منطقه هوایی زیرزمینی بیرون می‌آیند. و اگر به اندازه کافی در جایی که ما ایستاده‌ایم بایستید، می‌توانید هواپیماهایی را ببینید که ظاهراً مستقیماً از زمین بلند می‌شوند و به آسمان می‌روند.

بنابراین با نگاه کردن به آن تصویر، حس مداوم اهمیت نظامی این منطقه از بین نمی‌رود. خوب، با در نظر گرفتن دره جزریل، تصویر واضح‌تری از کوه تابور در اینجا وجود دارد. و ما از سمت شمالی، یعنی رشته کوه ناصر، به آن نگاه می‌کنیم.

ما قصد داریم در سخنرانی بعدی خود، وقتی در مورد جلیل صحبت می‌کنیم، دوباره به این اسلاید خاص و این دیدگاه پردازیم. خلاصه و مرور. بنابراین این یک رابط برای سخنرانی بعدی است.

ما در مورد دشت شارون، که عمدتاً توسط هیرودیس و قیصریه تعریف شده است، و سپس سنت‌های کلیسایی که در پی آن می‌آیند، صحبت کرده‌ایم. ما در مورد کوه کرمل صحبت کرده‌ایم. ما در مورد اینکه به دلایل مختلف، صحنه‌ای بی‌نظیر است، صحبت کرده‌ایم.

و همچنین درباره اهمیت عبور از آن صحبت کردیم. و در نهایت، درباره دره جزریل، میدان نبرد هزاران سال گذشته و به احتمال زیاد در آینده، صحبت کردیم. این پایان این مطالعه منطقه‌ای خاص است.

مورد بعدی مربوط به جلیل خواهد بود.

من دکتر الین فیلیپس هستم در تدریسش در مورد مقدمه‌ای بر مطالعات کتاب مقدس. این جلسه هشتم است، دشت شارون، کوه کرمل و دره جزریل.